

دیدگاه صدر المتالیهین درباره ی ولایت

سید مجید میردامادی*

چکیده

موضوع ولایت دارای جنبه‌های متعدد و از ارکان مباحث عرفان نظری است. در این گفتار دیدگاه صدرالمتالیهین درباره ولایت مورد بحث است و به مناسبت مباحث مقامات انسان، منازل نفس انسان، خلافت انسان، مراتب ولایت، صفات اولیاء طرح می‌گردد. مرتبه نبوت و امامت از مراتب مهم ولایت است که صدرالمتالیهین به طور مبسوط و به وجه مشبع در آثار خود مورد بحث قرار می‌دهد و که این مقاله به اختصار نقل و بیان می‌شود. کلید واژه‌ها: ولایت، ولی، انسان، مقامات، منازل، خلافت، نبی، امام.

۱- ولایت در لغت و اصطلاح

ولایت در لغت به معنای آن است که دو چیز در کنار هم آن چنان قرار گیرند که فاصله‌ای میان آن دو نباشد و به همین مناسبت این واژه در مورد قرب، اعم از قرب مکانی و معنوی به کار رفته است، و در مورد دوستی و سرپرستی استعمال شده است.^۱ ولایت به فتح واو مصدر، ضد معنای عدو^۲ و به کسر واو مصدر به معنای اداره امور و اسم مصدر، اسم برای آن چه تولیت آن را به عهده گرفته‌اند و قیام به آن نموده‌اند، می‌باشد.^۳

مسئله ولایت از ارکان مباحث عرفان نظری است. مفهوم ولایت با توحید و مفهوم ولی با موحد مساوق است. باطن ولایت، توحید و ظاهر توحید، ولایت است؛

* هیات علمی گروه فلسفه و کلام اسلامی جامعة الرضا (ع)

همان طور که باطن ولی موحّد و عنوان ولی ظهور موحّد است.

جميع مراتب الهی و کونی از عقول و نفوس کلی و جزئی و مراتب طبیعت تا آخر تنزلات وجود مرتبه‌ی انسان کامل است و از این جهت وی خلیفه خدا است که کتاب جامع کتب الهی و کونی است. ^۴ جامی گوید: حق سبحانه و تعالی در آئینه دل انسان کامل - که خلیفه اوست - تجلی می‌کند و عکس انوار تجلیات از آئینه‌ی دل او بر عالم فایض می‌گردد و به وصول آن فیض باقی می‌ماند و تا این کامل در عالم باقی است، استمداد می‌کند از حق تجلیات ذاتیه و رحمت رحمانیه و رحیمیه را به واسطه اسماء و صفاتی که این موجودات مظاهر و محل استواء اوست، پس عالم بدین استمداد و فیضان تجلیات محفوظ می‌ماند، مادام که این انسان کامل در وی هست، هیچ معنی از معانی باطن به ظاهر بیرون نیاید مگر به حکم او و هیچ چیز از ظاهر به باطن در نیاید مگر به امر او و جمیع آن چه در عالم است، منفصلاً در نشئه انسان مجملاً مندرج است. پس انسان عالم صغیر مجمل است از روی صورت و عالم، انسان کبیر مفصل اما از روی مرتبه، انسان عالم کبیر است و عالم انسان صغیر؛ زیرا که خلیفه در استعلاست بر مستخلف عنه.^۵

۲- اقسام ولایت :

ولایت که در اصطلاح قرب به حق تعالی است، به اقسام مختلفی تقسیم می‌شود:

ولایت عامه : این نوع ولایت برای کسانی که به خدا ایمان داشته باشند و عمل صالح انجام دهند، ثابت است همان طوری که خداوند فرمود: «الله ولی الذین آمنوا یرجهم من الظلمات الی النور»^۶

ولایت خاصه: این ولایت، فناء در خداست (فناء ذاتی، صفتی و فعلی) یکی از معانی فناء تخلّق به اسماء و صفات الهی است و ولی به دلیل تخلّق، فانی در اوست.

ولایت عطایی: ولاییتی است به قوه انجذاب الهی قبل از مجاهده .

ولایت کسبی: ولاییتی است به قوه‌ی انجذاب الهی بعد از مجاهده.^۷

طرح بحث

ولی، انسان کاملی است که بر حسب درجات و مراتب وجودی، به اقسامی تحت عنوان نبی، امام و غیر آنها تقسیم می‌گردد. صدرالمتالهین در آثار خود به تفصیل درباره‌ی انسان و مراحل وجودی وی و نیز از انسان کامل، مقامات و مراتب وی بحث می‌کند.

در اینجا ابتدا دیدگاه صدرالمتالهین درباره‌ی انسان، شوؤن و مراتب وی و پس از آن نظر وی را در باب ولی و ولایت که موضوع بحث این گفتار است، طرح می‌کنیم.

۳- مقامات انسان

صدرالمتالهین نشأت وجودی انسان را در سیر نزولی و صعودی به تفصیل مورد بحث قرار می‌دهد که عبارت است از :

۳-۱- سیر نزولی

اولین مرحله وجودی انسان، مرحله‌ی تقدیر در علم خداوند و فیض اقدس است که در عین ثابت وی جانشینی‌اش برای خدا در زمین مقدر گردید. و به نظر برخی، این مرحله‌ی اخذ میثاق است که غیر مجعول است.

دومین مرحله، مسجودیت انسان برای ملائکه در جنت ارواح و عالم قدس است. این مرحله‌ی تحقق صور و اسماء الهی است.

سومین مرحله، اولین مرحله تعلق روح به بدن در عالم سماء بعد از عالم اسماء است. این تعلق روح به واسطه‌ی روح حیوانی (واسطه‌ای میان روح عقلانی و بدن جرمانی تاریک است) تحقق دارد. در این مرحله انسان با روح حیوانی به عالم اشباح وارد و در زمره حیوانات می‌باشد. چهارمین مرحله، مرتبه‌ی نزول و هیبوط به عالم زمین است و تعلق وی به بدن جرمانی ظلمانی که مرکب از اضداد است، می‌باشد در این مرحله دشمنی، فساد، حسد و عناد وجود دارد و نشئه‌ی حجاب از عالم معاد و نهایت نزول انسان از فطرت اصلی است.^۸

۳-۲- سیر صعودی

بعد از آخرین مرتبه‌ی نزول آدمی و هیبوط انسان به عالم زمین، مرحله‌ی برگشت به فطرت و به مبداء با سیر حرکت رجوعی به عکس سیر نزولی آغاز می‌شود.

در سیر صعودی، انسان از قیود رها می‌شود. در این مرحله نیز برای انسان درجات و مقاماتی است. نزد ارباب حکمت و عرفان اصلی وجود دارد و آن این است که آخر منازل هر متحرکی که به حسب فطرت طی طریق کرده است، اول مواطن اوست. و انسان از حیث این که از عالم بهشت اعلیٰ نزول یافته است؛ ناگزیر در سیر صعودی به جایگاه حقیقی خود صعود می‌کند و صعود انسان به بالاترین مراتب تحقق نمی‌یابد به جز بعد از گذر از هر درجه‌ای که انسان در مرحله‌ی نزول واجد آن شده است. بنابراین در صعود انسان به حسب کمال نوعی و شخصی‌اش به طبقات ملکوت آسمان‌ها ناگزیر به خدایش منتهی می‌گردد که خداوند می‌فرماید: «و کذلک نری ابراهیم ملکوت

السّموات و الارض و لیكون من الموقنین»^۹ و چه بسا انسانی به بعضی طبقات نازل می‌گردد و متوقف می‌گردد تا زمانی که خداوند اراده نماید؛^{۱۰} همان طور که خداوند متعال می‌فرماید: «ولکل درجات مما عملوا»^{۱۱} روح انسانی و عقل ربّانی انسان کامل در قرب خدا در عالم برگشت و صعود مماثل روح اعظم و عقل اول قرآنی در عالم بدو و نزول است.^{۱۲}

۴- منازل نفس انسان:

صدر المتألهین برای نفس انسان درجات و منازلی بر حسب مرتبه وجود قائل است. درجات وجودی انسان از نخستین منزل آغاز و با شدت وجود ارتقاء می‌یابد. به نظر وی نخستین منازل نفس، درجه‌ی محسوسات است و مادام که انسان در این منزل جسمانی است، حکم او عینا مانند: کرمی است که در جوف زمین می‌خزد. بعد از درجه‌ی احساس، درجه خیال و تخیلات و ادراکات خیالی است و مادام که انسان در این مرتبه است، او حکم پرتندگان و سایر حیوانات فاقد شعور و ادراک عقلی دارد. بعد از این مرتبه، مرتبه موهومات است و انسان در این مرتبه حیوانی است کامل در حیوانیت، بعد از طی مراتب مذکور، به عالم انسانیت ارتقاء می‌یابد. در این مرحله اموری که در حس و خیال نمی‌گنجد، ادراک می‌کند و نیز از اموری که هنوز به وقوع نپیوسته‌اند، می‌ترسد و مراقب آن‌ها است. انسان در چنین حالی طالب سرای اخروی و جویای بقای ابدی است. و از این جاست که اسم انسان به حقیقت بر وی صدق می‌کند. این حقیقت انسانیت، همان روح منسوب به خدای متعال است که در آیه‌ی شریفه‌ی «نفخت فیہ من روحی»^{۱۳} بدان تصریح شده است و در همین عالم، درهای ملکوت بر روی وی باز می‌گردد و ارواح مجرد از قالب‌های جسمانی را با دید ملکوتی مشاهده می‌کند و این صور عقلیه مجرد، همان صور مفارقه‌ای است که بزرگان حکما و اصحاب معارج الهی از اساطین و رؤسای پیشینیان اهل سیر و سلوک و عرفان و حکمت آن‌ها را با چشم خویش مشاهده کرده‌اند.

مقام و منزلت هر انسانی در بلندی و پستی، به قدر مقام و مرتبه‌ی ادراک او می‌باشد. و این همان معنی و مقصود امیر المومنین (ع) است که می‌فرماید: «الاناس ابناء مایحسبون» (هر کس در بند اندیشه‌ای است که دارد) پس انسان در همین صورت انسانی، همواره با یکی از این امور (احساس، خیال، وهم)، قرار خواهد داشت. اگر از این درجات و مراتب گذشت، از سنخ ملائکه می‌گردد و برای ملائکه نیز درجات و مقاماتی است، چنان که خدای متعال در قرآن مجید می‌فرماید:

«و ما لنا الا له مقام معلوم»^{۱۴} (هیچ کس از ما نیست جز آن که مقام معینی دارد). این عوالم نامبرده از ابتدا تا انتها، منازل مسافرت انسان از جهانی به جهان دیگر است؛ تا به این وسیله از حسیض درجه‌ی بهانم به اوج درجه‌ی ملائکه ارتقاء یابد و از درجه‌ی ملائکه به درجه‌ی عشاق الهی ارتقا یابد و این آخرین درجه‌ی کمال انسانی است و مقامی است که انبیا و اولیاء الهی در آن سهیم و مشترکند.^{۱۵}

۵- خلافت انسان :

صدرالمتالهین عقیده دارد برترین و بالاترین نیرو در انسان که بدان شایستگی خلافت الهی پیدا می‌کند، نیروی عقلی است. و به نظر وی بالاترین صفتی که بدان انسان بر تمام فرشتگان برتری می‌یابد، صفت علم و حکمت است. همچنان که خداوند نبات را خلاصه و برگزیده‌ی عناصر و حیوان را خلاصه و برگزیده نباتات قرار داد، همین طور انسان را خلاصه و برگزیده جهان قرار داد.^{۱۶} مقصود از وجود و خلقت جهان، آن است که انسان خلیفه و جانشین خداوند در جهان باشد، بنابراین غرض از ارکان، تحقق گیاهان و هدف از خلقت گیاهان، تحقق حیوانات و مقصود از ایجاد حیوانات، خلقت انسان و هدف از آفرینش انسان، به وجود آمدن ارواح و مقصود از آفرینش ارواح ناطقه، تحقق خلیفه‌ی خدا در زمین است.^{۱۷} «انی جاعل فی الارض خلیفه»^{۱۸}

طبق دیدگاه صدرالمتالهین خداوند متعال در هر یک از عوالم و نشأت خلیفه‌ای دارد و این نه برای آن است که خداوند در فعلش نیاز به خلیفه‌ای دارد، خداوند بزرگتر از آن است که نیازمند باشد، بلکه برای قصور و ضعف وجودی مستخلف عنه از قبول فیض خداوند بدون واسطه است. انبیاء توسط ملائکه، پیام الهی را دریافت می‌کنند و انبیائی که رتبه‌ی بالاتری دارند، مستقیماً پیام الهی را دریافت می‌کنند، مانند: حضرت موسی (ع) در میقات و حضرت رسول (ص) در معراج، در طبیعت هم نظیر آن موجود است؛ نفس واسطه‌ای بین عقل و طبیعت است و طبیعت واسطه‌ای بین نفس و روح بخاری است و روح بخاری واسطه‌ای بین طبیعت و قوای طبیعی است و قوای طبیعی واسطه‌ای میان روح بخاری و اعصاب و غضروف است و اعصاب و غضروفها واسطه میان قوای طبیعی و اعضای حسی است. حضرت آدم (ع) خلیفه‌ی خدا در زمین است، وجه خلافت حضرت آدم (ع) بنابر نظر اقوی جامعیت وی برای تمام مظاهر اسمائی است. اما مقام خلافت کل جهان به حضرت محمد (ص) هنگامی که به مقام محمود نائل گردید، اختصاص دارد. راز خلافت انسان که ملائکه برای کشف حقیقت، سوال نمودند و شیطان از روی استکبار و استبداد رأی اشکال نمود، همان امانت و نور

الهی بود که از میان مخلوقات فقط انسان آن را قبول نمود. حقیقت امامت که گاهی از آن به فضل الهی تعبیر گردیده است، « این فضل و کرامت خدا است که آن لطف را در حق هر که بخواهد می‌کند، و خدا را بر خلق، فضل و رحمت نامتها است». ^{۱۹} عبارت از فیض و بخشش تمام و بدون واسطه‌ی خداوندی است، که مقصود انسان است و بدان جهت امانت نامیده شده است، که فیض و بخشش بدون واسطه از صفات حق تعالی است که انسان آن را حمل می‌کند نه کسی دیگر، چون گفتیم غیر انسان استعداد پذیرش آن را ندارد. زیرا هر یک از آن‌ها به وجود خاص خود پایبندند. ^{۲۰} انسان کامل از آن جهت که خلیقه‌ی خدا است، بر صورت خداوند، آفرینش یافته است و بین و شاهد خدایش می‌باشد. ^{۲۱} زیرا همان طور که در حدیث مورد اتفاق ذکر شده است:

«ان الله خلق آدم علی صورة الرحمن» خداوند متعال انسان را بر وجه هدایت آفریده است و انسان شاهده‌ی است بر ذات، صفات و افعال خداوند متعال چرا که میان انسان و خالق اش مشابهت ظاهری و باطنی و محاذات ذاتی، وصفی، افعالی و اسمی وجود دارد و انسان مخزن معرفت خدا و معدن حکمت اوست خداوند می‌فرماید: «یؤتی الحکمة من یشاء و من یتوی الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا». ^{۲۲} و در آیه دیگر می‌فرماید: «النبأ العظیم الذی هم فیہ مختلفون» ^{۲۳} و انسان کامل دربردارنده همه‌ی آیات حکمت مشتمل بر حقایق وجود است. قوه‌ی هر موجودی در جهان، در انسان وجود دارد و برای انسان تمام مراتب، ثابت است. لذا در میان همه موجودات او به خلافت الهی اختصاص یافته است به تعبیر دیگر، انسان کامل‌ترین موجودات است، یعنی جهان به سبب او آفریده شده است و او غایت مطلوب جهان است. انسان کامل موجود جامع و نمونه‌ی دربردارنده‌ی آن چه در کتب الهی ثبت شده، می‌باشد. ^{۲۴} انسان کامل نتیجه و غایت مخلوقات است. (اگر تو نبودی افلاک را نمی‌آفریدم - حدیث قدسی) پس لازم است که انسان کامل برهان بر تمام اشیا باشد. ^{۲۵}

۶- وجه برتری انسان بر فرشته و جن:

به نظر ملاصدرا برتری انسان بر فرشته و جن نه از جهت صورت (نفس ناطقه) است آن طوری که فرشتگان تصور نمودند و نه از جهت ماده (خاک) آن طور که شیطان توهم نمود، بلکه از جهت غایت و عاقبت است. ^{۲۶} که خداوند در قرآن به آن اشاره فرمود:

«یا ایها النفس المطمئنه ارجعی الی ربک راضیه مرضیه فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی» ^{۲۷}

صدرالمتالهین در جای دیگر در بیان برتری انسان نسبت به فرشتگان و سایر مخلوقات، ویژگی خاصی برای انسان در نظر می‌گیرد و آن جامعیت انسان در دانش‌ها و نشأت وجودی و مظهریت

وی برای تمام اسماء و صفات الهی و انتقال وی از پایین‌ترین مراحل به بالاترین مراحل با تحقق مرگ طبیعی و ارادی است.^{۲۸} صدرالمতالیهین انسان کامل را مظهر جامع الهی می‌شناسد و فطرت وی را مشابه عالم ربانی می‌داند و به نظر وی انسان کامل مثال ذاتی، وصفی و فعلی خداست.^{۲۹}

۷- مراتب ولایت :

« ولی » از اسماء و صفات خداوند متعال است. خداوند متعال ولی مومنان است. ولایت خداوند بر مومنان به سه وجه می‌باشد:

وجه اول: آن است که خداوند با اقامه‌ی برهان و حجت برای هدایت مومنان به آن‌ها یاری می‌رساند.

وجه دوم: خداوند در یاری رساندن مومنان بر دشمنانشان و نیز اظهار دین آنان در برابر مخالفانشان به ایشان مدد می‌رساند.

وجه سوم: خداوند متعال در ثواب دادن به مطیعان و کسانی که اعمال صالح انجام داده‌اند، متولی آن‌ها است. صدرالمتالیهین در پاسخ اشکال اختصاص یافتن ولایت خداوند به مومنان و خارج بودن کافران از ولایت الهی، اظهار می‌دارد این که همه‌ی امور به علل و اسباب خود منتهی شوند، به سنت و حکمت الهی است و نهایت امر به قدرت و اراده‌ی خداوند ختم می‌گردد و خداوند بر اساس حکمت خود هر موجودی را به کمال و خیری که لایق اوست، می‌رساند و شر و آفت به مقدار امکان شی به آن افزوده می‌گردد بنابراین امر خیر مورد رضایت خدا است و امر شر مغضی اوست. ملاصدرا، در پاسخ اشکال مذکور به مبنای متصوفه و عرفا در این مسئله اشاره می‌کند و چنین می‌نویسد:

« طریقه اهل تصوف آن است که خداوند متعال در ذاتش و در عالم الوهیتش شوؤن و حیثیاتی دارد که به اسماء و صفات نامیده می‌شوند و خداوند سبحان با آن شوؤن و حیثیات مبدأ همه‌ی موجودات و عالم و قادر به همه‌ی ممکنات است و برای هر یک از اسماء و صفات، اثر خاص و مظهر و معلول معینی است. لطف و قهر خداوند هم دو صفتی است که هر یک مظاهری به حسب مراتب دارند و همان طور که هیچ گونه اعتراضی بر خدا در وجود اصل مظاهر که از لوازم الهیت و آثار ربوبیت است، وارد نیست، هیچ گونه ایراد و اعتراضی به اختصاص یافتن گروهی به لطف و گروهی دیگر به قهر خداوند متعال نخواهد بود. بنابراین بیان، حقیقت ولایت خداوند بر مومنان و ولایت طاغوت بر کافران و دشمنی خداوند متعال با ایشان، روشن می‌گردد. خداوند با وصف لطیف، ولی مومنان و دشمن کافران است و اگر چه از جهت رحمت مطلق، فیض عام وجود تام، کافران را آفریده و به آن‌ها روزی داده و خواسته‌های ایشان را اجابت می‌کند.»^{۳۰}

از عبارت ملاصدرا در این مسئله استظهار می‌شود که وی با مبنای متصوفه در این موضوع موافق است و آن را می‌پذیرد.

صدرالمتألهین در مقام بیان مقامات و درجات انسان کامل چنین ذکر می‌کند: « برای انسان کامل مقامات و درجات جوهری است که وی در سیر و سلوک باطنی و سفر معنوی‌اش به سوی خدا به آن مقامات و درجات واصل می‌گردد. انسان سالک هنگامی به مقام روح الامری که منسوب به خداست در آیهی شریفه‌ی « و نفخت من روحی » نائل می‌گردد که به امر خدا و ذوات کامله و نفوس مفارقه واصل و با مرتبه‌ی عقلی متحد گردد و این مقام جز برای انبیاء کامل و اولیای واصل (صنوات الله علیه اجمعین) نخواهد بود. در این مرحله انسان واسطه‌ی میان خدا و مخلوقاتش در تاثیر، آفرینش تصرف و تدبیر قرار می‌گیرد و از آنجا که باقی به بقاء خدا است و نیز موثر به تاثیر خدا، خالق به خلق خدا و مکنون به تکوین خدا است و به همین علت طاعت و عبادتش، طاعت و عبادت خدا است کما این که خداوند فرمود: « من یطع الرسول فقد اطاع الله »

وئی کامل و فانی در خدا کسی است که وجودش در وجود خدا غرق و گم شده است و به شهود عالم وحدت و جمعیت بعد از کثرت و تفرقه رسیده است.^{۳۱}

۸- خصلت‌های عملی و علمی اولیاء :

صدرالمتألهین به مناسبت بحث تفسیری، مطالبی را با عنوان ویژگیها و نشانه‌های اولیاء الهی طرح و با تقسیم خصلت‌های اولیاء به عملی و علمی به تفصیل مطالبی ذکر می‌کند. وی در ابتدا در توضیح خصلت‌های عملی اولیاء چنین می‌نویسد: « از خصوصیات اولیاء خدا - که ایشان مومنان هستند - توصیفی است که خداوند در قرآن از آنها نموده است: « انما المومنون الذین اذا ذکر الله و جلت قلوبهم و اذا نلت علیهم آیاته زادتهم ایمانا و علی ربهم یتوکلون »^{۳۲}

۸-۱- اشتیاق وئی به خدا وند

مومن و عارف حقیقی کسی است که خداوند به قلم عنایت، ایمان را در قلبش قرار داده و با نور الهی تابید شده است. و از شأن ایمان، ترقیق قلب و تصفیه‌ی آن از کدورات نفسانی و لینت آن به ذکر و اشتیاق به خدا است. چنین حال و ویژگی، به اهل بدایات اختصاص دارد. اما کسانی که

دارای طمأنینه و سکون همراه با ذکر الهی هستند، از اهل نهایات به شمار می‌آیند. زیرا خداوند می‌فرماید: «الذین آمنوا و تطمئن قلوبهم بذكر الله الا بذكر الله تطمئن القلوب»^{۳۳}

۸-۲- ازدیاد ایمان وئی با استماع قرآن:

حضرت رسول (ص) بر طبق حدیثی، ازدیاد ایمان ناشی از شنیدن قرآن را به خاطر اشتغال آن بر ذکر معارف الهی، از شروط ایمان قلبی قرار داده است. [و شخص وئی به دلیل آیه شریفه ی، و اذا تلیت علیهم آیاته زادتهم ایماناً ، مومنی است که با استماع قرآن، ایمانش افزایش می‌یابد و در حدیث نبوی این ازدیاد ایمان مشروط به ایمان قلبی دانسته شده است.]

۸-۳- وئی فقط به خدا توکل می‌کند:

از ویژگیهای اولیاء الهی آن است که صرفاً به خدا اتکال و اعتماد می‌کنند. (زیرا برای غیر خدا وجود و حیثیت مستقل و منحازی قائل نیستند و تنها موجود حقیقی، مستقل و موثر واقعی را در خدا منحصر می‌بینند.^{۳۴}

۸-۴- دارای درجات بالا :

از ویژگیهای اولیاء توصیفی است که در قرآن آمده است : « و ما انا بطارد الذین آمنوا انهم ملائقا ربهم.»^{۳۵} یعنی مومن کسی است که درجه و مقامش، درجه فرشتگان مقرب است که واسطه‌ای بین آن‌ها و خدایشان وجود ندارد.

۸-۵- وئی دارای قلب سلیم است :

از نشانه های اولیاء ،امری است که در قرآن بدان اشاره شده است: « أَلَا من اتى الله بقلب سلیم »^{۳۶} قلب سلیم مهمترین صفت اولیاء است، زیرا اساس همه‌ی خیرات، سلامتی قلب از فریبکاری و ... آن چه از صفات مذموم و ناپسند است.

۸-۶- ترس و خشیت وئی در برابر خداوند متعال :

نشانه‌ی دیگر اولیاء الهی ترس و خشیت است، همان طور که خداوند می‌فرماید:

«و هم من خشیته مشفقون»^{۳۷} و نیز گفتار خداوند در آیه‌ی دیگر چنین می‌فرماید: «انما یخشی الله من عباده العلماء»^{۳۸}

۹- مراتب کمالات علمی اولیاء

صدرالمتالهین در ادامه بحثِ خصلت‌های علمی اولیاء را مطرح می‌کند و ایشان را در کمالات علمی به مرتبه تام بذاته و مرتبه‌ی مکتفی بذاته تقسیم نموده و در تبیین آن این گونه می‌نویسد: «اولیائی که در کمالات علمی در مرتبه‌ی تام بذاته هستند، روح‌های آن‌ها در مرتبه‌ی عقول فعاله هستند و آن‌هایی که در مرتبه‌ی مکتفی بذات می‌باشند، نفس‌های آن‌ها در حدود درجه‌ی نفس‌های افلاک است... و معنای وراثت در عبارت «کون العلماء ورثه الانبیا صلوات الله علیهم اجمعین»، آن است که دانش‌های انبیاء از خداوند بدون معلم بشری استفاده می‌شود و این دانش‌ها اختصاص به انبیا و جانشینان ایشان دارد که از جانب خداوند به دل‌های آنها افزوده می‌گردد. (و این دانش‌ها اتکالی به اسباب و عوامل خارجی ندارند) به طوری که اگر قطع نظر از اسباب آموزش‌های خارجی شود، دانش‌های آنها باقی و محفوظ است، بلکه نشئه‌ی دنیا و نشأت دیگر هیچگونه دخالتی در بقا و ثبات دانش‌های ایشان ندارد به طوری که خداوند آن دانش‌ها را در دنیا و آخرت به طور ثابت و بدون دگرگونی حفظ می‌کند.

۹-۱- توحید نظری ولی

از نشانه‌های علمی اولیاء، موحد بودن آنها است. توحید اولیاء را، غیر اولیاء ندارند و غیر اولیاء به کنه توحید ایشان پی نمی‌برند، زیرا وحدت خدای متعال از قبیل وحدت عددی، نوعی، جنسی، شخصی، و وحدت به وضع، به کیف و به اضافه نیست، چرا که وحدت خدا از همه‌ی اقسام وحدت که انسان‌ها می‌شناسند، خارج است و صرفاً اولیاء به چگونگی وحدت خداوند آگاهی دارند.

۹-۲- معرفت و بصیر ولی

از دانش‌های دقیق اولیاء، معرفت آن‌ها به اسباب و علل نهایی و نیز علت غایی موجودات است. معرفت فرشتگان روحانی و جن و شیطان‌ها، شناخت اصناف مردم (بدبخت و خوشبخت آن‌ها) از دیگر تشانه‌های اولیاء الهی است. از ویژگی دانش‌هایی که هر یک از اولیاء با صفای قلب خود

درک می‌کنند، دانستن چگونگی ایجاد عالم آخرت و بهشت و آتش جسمانی و روحانی و نیز شناخت کیفیت تقسیم انسان‌ها به ساکن در بهشت و آتش است.

۱۰- مرتبه‌ی نبوت

نبوت از مراتب ولایت است. ظاهر نبوت شریعت است و باطن آن ولایت. شخص نبی به واسطه ولایت، از خداوند یا فرشته، معانی و حقایقی که موجب کمال در مرتبه‌ی ولایت و نبوت است، اخذ می‌کند. آن چه را نبی بی‌واسطه، یا با واسطه از خداوند دریافت کرده است، به بندگان می‌رساند و ایشان را تزکیه می‌کند و به آنها کتاب و حکمت تعلیم می‌دهد و این امر با تحقق شریعت امکان‌پذیر است. بنابراین نبی متعلم از جانب خداوند و هدایت‌کننده‌ی انسان‌ها است. وی واسطه‌ی میان دو عالم است از جانبی گوش است و از جانب دیگر زبان. حال و وضعیت همه فرستادگان خداوند به سوی بندگان این گونه است، لذا برای قلب نبی (ص) دو در باز است، دری به عالم ملکوت و عالم لوح محفوظ و عالم ملائکه علمیه و عملیه باز است. و دری به قوای ادراک کننده تا آن چه در حواس انعکاس می‌یابد را مطالعه و از امور مهم خلق آگاهی یابد.^{۳۹} نبی کامل و ولی واصل از عالم طبیعت بالا رفته‌اند و به فوق عالم امکان رسیده‌اند. هر کس به این مرحله از کمال برسد، واسطه‌ی میان خالق و مخلوق خواهد بود و فیض و رحمت، هدایت و توفیق از خدا را به بندگان خدا می‌رساند. ذات نبی و ولی واسطه‌ی میان خدا و خلق اش در افاضه‌ی وجود و رحمت به آن‌ها است.

صدرالمتالهین تحقق نبوت نبی را به کمال و شرفی که به نفس و روح نبی تعلق دارد، می‌داند و این مقام و منزلت به نظر وی ارتباطی به قوه‌ی بدنی و جسمانی نبی ندارد. صدرالمتالهین با اشاره به کمال نفس و این که کمال نفس به دو وجه:

الف: توجه به حق با استفاده از قوه‌ی نظری،

ب: توجه به خلق با اعمال قوه‌ی عملی تحقق می‌یابد،

نفس نبی را واسطه‌ی میان حق و خلق می‌داند که ناگزیر در هر دو قوه‌ی نظری و عملی باید کامل باشد. و کمال یک قوه بدون دیگری برای مقام نبوت کافی نیست؛ زیرا طبق دیدگاه ملاصدرا، غرض اصلی از بعثت انبیاء و فرستادن کتابهای آسمانی، هدایت و سوق دادن انسانها به رحمت وجود خدا و رستگاری است و ضرورت بعثت انبیاء صرفاً حفظ نظام زندگی دنیا نیست، چرا که دنیا مقدمه و مزرعه‌ی آخرت است پس مأل و هدف غایی بعثت انبیاء آخرت است. و این هدف انبیاء با تقوی که وسیله‌ی نجات و با علم که وسیله‌ی قرب و منزلت نزد خداست محقق می‌شود، لذا کسیکه واسطه‌ی ای میان خدا و انسان هاست، باید در علوم حقیقی ملهم از حق با وساطت برخی فرشتگان عقلی و

مجرد، کامل باشد اگر نبی کامل نباشد، نمی‌تواند واسطه‌ی میان خدا و انسان‌ها باشد بلکه واسطه‌ی میان خلق و خلق است. همچنین وی در احکام و سیاست‌های دینی لازم است کامل باشد و ادعای نبوتش مؤید به معجزات آشکار باشد تا دعوتش مورد قبول انسان‌ها قرار گیرد. بنابراین نبی در دو قوه‌ی عقل و عمل باید کامل باشد و نیز در دو مرحله‌ی اخذ معارف از حق و رساندن آن معارف به خلق دارای توانایی باشد.^{۴۰}

صدرالمتألهین معرفت و ولایت را مبادی مقامات انبیاء و آخر مقامات اولیاء را اول مقامات انبیاء می‌داند.^{۴۱} به اعتقاد وی انسان در سفر معنوی‌اش، سیر استکمالی به جانب خداوند متعال دارد و با طی منازل به اعلی مراتب و مقامات نائل می‌گردد. به نظر وی تا انسان بنده‌ی صالح مطلق نگردد، ولیّ خدا نخواهد شد و تا وقتی که انسان ولیّ مطلق نشود، رسول خدا و فرستاده او به جانب خلق نخواهد شد، زیرا رسول دارای سعه‌ی قلب از دو جانب [خدا و خلق] است. و شهود حق مانع وی از مشاهده‌ی خلق نخواهد بود و شخص تا رسول نگردد، صاحب شریعت و دین کامل و ریاست بر همه‌ی خلق و از بین برنده‌ی کافران و ظالمان نخواهد بود.^{۴۲}

صدرالمتألهین در بیان تفاوت مقام نبوت و رسالت و نسبت میان آن دو اظهار می‌دارد؛ انسان تا هنگامی که به مرحله‌ی نبوت نرسیده باشد، حائز رتبه‌ی رسالت نخواهد شد. اما ضرورتی ندارد هر رسولی برتر از نبی باشد بلکه چه بسا نبی که دارای مقام رسالت نیست، برتر و دارای مقام قرب بیشتری به خدا باشد، همان طور که خضر(ع) مقام نبوت داشت، اما رسول نبود و موسی (ع) از وی تعلّم نمود در حالی که موسی (ع) از بزرگترین رسولان و دارای مقام اولوالعزم بود. جهت نبوت در رسول برتر از جهت رسالت او است. زیرا جهت نبوت ناشی از کمال عقل نظری و جهت رسالت ناشی از کمال عقل عملی است و نیز به جهت این که رسالت منقطع است و نبوت همانا ولایت و قرب به خدا است که تا روز قیامت باقی است.^{۴۳}

۱۱- درجات و طبقات انبیاء

صدرالمتألهین انبیاء را به درجات و طبقات متعدد تقسیم می‌کند انبیاء بر اساس منازل و قرب به خدا و دوری از دنیا به چهار درجه و طبقه تقسیم می‌شوند:

درجه اول: نبوت نبی که از طرف خداوند متعال به وی اعلام و الهام شده است که از مرحله‌ی نبوت فراتر نمی‌رود و شخص نبی علوم نظری را بدون اکتساب واجد است و آگاهی از سبب علم و فرشته‌ای که علم را به قلب وی القاء می‌کند، ندارد. نبی که رسالت و تشریح نداشته باشد، با ولی تفاوتی ندارد جز آن که نام ولی تا قبل از بعثت نبی ما محمد (ص) بر هیچ یک از اولیاء اطلاق نشده

است و ایشان با نام انبیاء نامیده می‌شدند، زیرا میان نبوتی که رسالت ندارد و همراه با قانون شریعت نمی‌باشد، تفاوتی با ولایت در نامگذاری نیست، بنابراین قبل از بعثت هر ولی، نبی در اسم و عنوان بوده است.

درجه‌ی دوم: درجه نبی است که وی با الهام، به عامل وحی در خواب علم پیدا می‌کند و سخن فرشته را می‌شنود ولی او را مشاهده نمی‌کند. او دارای مقام نبوت است اما رسول و مبعوث به جانب کسی نیست.

درجه‌ی سوم: پیامبر، رتبه نبی که مراتب الهام حقایق، مشاهده فرشته‌ی عامل وحی در خواب و بیداری را دارد و علاوه بر آن، دارای مقام رسالت است.

درجه چهارم: مرتبه‌ای که شخص نبی علاوه بر مراتب و درجات پیش گفته، امامت مردم را به عهده دارد و صاحب شریعت و دین مستقل است و تابع دین دیگری نیست و مقام الوالزمی را واجد است.

پیامبران اولوالعزم عبارتند از: نوح (ع)، ابراهیم(ع)، موسی (ع)، عیسی (ع)، و محمد (ص) که حضرت محمد (ص) خاتم و برتر از همه انبیاء و فرستادگان است.^{۴۴}

حقیقت محمدی (ص) مظهر اسم «الله» (اسم جامع اعظم الهی) است.^{۴۵} نبی خاتم صاحب مقام جمعی و متصف به همه صفات خدا و به اخلاق خدایی، متخلق است. برای نبی خاتم همه اسماء الهی ثابت است، اما سایر انبیاء (ع) به برخی از اسما الهی متصف می‌باشند. پیامبر ما حبیب خدا(ص) از میان سایر انبیاء به انزال قرآن و فرقان اختصاص یافت همانطور که آن حضرت (ص) به کلام و کتاب هر دو اختصاص یافت در حالی که به سایر انبیاء (ع) فقط فرقان و کتاب تنزیل گردید. از این بیان برتری امت اسلامی بر سایر امتها دانسته می‌شود، زیرا فایده‌ی انزال و تنزیل، به امت‌ها بر می‌گردد و نیز این مطلب دانسته می‌شود که در این امت گروهی که رتبه‌ی آنان، رتبه‌ی درک عقل بسیط قرآنی است، وجود دارند و در امت‌های گذشته به جز انبیاء در این رتبه و درجه وجود نداشته‌اند.

۱۲- تفاوت کلام و کتاب

تفاوت کلام و کتاب خدا در این است که کلام از عالم امر و کتاب از عالم خلق است. و نیز کلام بر قلب حبیب خدا (ص) نازل شده است در حالی که کتاب‌های سایر انبیاء (ع) در لوح‌ها و صحیفه‌ها تنزیل شده است و بین این دو فرق زیادی است. تفاوت دیگر میان کلام و کتاب آن است که یکی از آن دو صفت نفسانی و خلق شخص است و دیگری فعل و اثری جدا از فاعل است و همچنین عقل

بسیط اجمالی قرآنی، صفتی ذاتی برای عالم به آن است و چه بسا عین عالم است، اما صورت‌ها و دانش‌های تفصیلی از قبیل آثار و افعال نسبت به عقل کامل فعال است. بنابراین قرآن بنا به آن چه روایت شده خلق نبی ما صلی الله علیه و آله و سلم است.^{۴۶}

۱۳- مرتبه‌ی امامت

نبوت به حضرت محمد (ص) خاتمه یافت. اما ولایت که باطن نبوت است تا روز قیامت تداوم دارد و در هر زمان ولی ریاست عام در امر دین و دنیا دارد.^{۴۷}

امامت بالاترین مرتبه از مراتب ولایت است و آخرین مقامی است که انسان کامل به آن نائل می‌گردد. در انبیاء سلف مانند: حضرت ابراهیم (ع) مقام امامت پس از طی مراحل از جانب خداوند به نبی افزوده شده است. امامت عهدی الهی است که جز انسان کامل و دارای ملکه‌ی عصمت عهده‌دار آن نخواهد شد. آن طور که خداوند متعال می‌فرماید: «لا ینال عهدی الظالمین»

صدر المتألهین به تفصیل موضوع امامت را مورد بحث قرار می‌دهد وی در کتاب شرح اصول کافی چنین می‌نویسد: «امام نزد ما و نزد اهل حق، کسی است که جانشین رسول خدا (ص) در همه آن چه امت در امر دین و دنیا نیاز دارند، می‌باشد و او کسی است که دانش ظاهر و باطن و تفسیر و تاویل قرآن و همه علوم انبیاء و مرسلین نزد او است و به اتفاق همه محققان امت اسلامی، این صفت و خصوصیت جز در اهل بیت علیهم السلام که سرپرستی امت را عهده دار و دارای مقام خلافت باشند وجود ندارد»^{۴۸}.

صدر المتألهین در بیان شرایط امام بیان می‌کند در امام شرط است که وی از همه گناهان معصوم و با داشتن اوصاف کمالی که به ندرت همه آن اوصاف و بلکه یک صفت در شخصی جمع می‌شود، مؤید به تائید الهی است. امام به موجب داشتن کمالات، مقام خلافت زمینی و آسمانی را دارد. زیرا وی انسانی الهی و متصل به ملاء اعلی است که عبادتش عبادت خدا است و همان طور که نبی، نبی است اگر چه مردم به نبوت اش اتفاق نظر نداشته باشند، همچنین امام دارای مقام امامت است ولو این که هیچ کس با وی بیعت نکنند.

صدر المتألهین با واضح و آشکار بودن این امر، از کسانی که خلافت و امامت را به رأی مردم (که ایشان به طور طبیعی از خواسته‌های نفسانی پیروی می‌کنند) واگذار نموده‌اند، اظهار شگفتی می‌کند.^{۴۹}

۱۴- شهادت و گواهی امامان معصوم:

در این بخش از بحث، به موضوع شهادت و گواهی امامان معصوم که صدرالمتألهین در تفسیر روایتی از معصوم (ع) در شرح اصول کافی بیان نموده، اشاره می‌گردد وی چنین آورده است:

امامان گواهان خدا بر خلق اش می‌باشند. شهید از شهود و شاهد به معنای حضور صورت چیزی نزد چیزی اخذ شده است. هر یک از قوای باطنی که صورت های مجرد نزد آن ها وجود دارند، شاهد هستند. این نوع شهادت داخل در ذات موجود و غیر مباین با اوست. نوع دیگر شهادت ساهدی است که مباین از ذات چیزی باشد و این قسم دوم مانند انبیاء نسبت به امت های ایشان و امامان نسبت به پیروانشان می‌باشند، بنابراین هر نبی شهید و گواه بر امت اش و هر امام قومی گواه بر قوم اش می‌باشد. وجه این که واژه شهید در مورد ایشان، با «علی» آمده است. علو شأن و شهادت آن ها بر قومشان است. وجه اطلاق شهید بر انبیاء (ع) و امامان (ع) نسبت به مردم، آن است که هر یک از ایشان به منزله قوه ادراکی پیروانشان می‌باشند، زیرا علم و شهادت برای پیرو از جهت پیرو بودن وجود ندارد جز علم امام و شهادتش. بنابراین هر نبی و امام بر قومش شهید است. و حضرت محمد (ص) به علت این که امام امامان و مرکز دایره‌ی نبوت است، شاهد بر انبیاء و امامان هر یک پس از دیگری است و همه ایشان به وی اقتدا می‌کنند و تابع وی در مقاماتش می‌باشند.^{۵۰}

۱۵- هدایت امامان معصوم:

صدرالمتألهین بحث هدایت امامان معصوم را ذیل روایت معصوم در کتاب شرح اصول کافی طرح کرده است و در اینجا به اختصار بیان می‌گردد. وی اظهار می‌دارد لسان انبیاء، لسان اجمال است. و ایشان دارنده جوامع کلم هستند، اصول و کلیات کلمات، رموز علوم و اعتقادات و آن چه همه انسان ها در همه ادوار به آن نیاز دارند، در اختیار ایشان است، اما تفصیل و بسط اصول علوم و اعتقادات بر حسب استعداد مخاطبان به عهده‌ی امامان هر قوم است. در هر زمانی برای هر قومی امامی وجود دارد که آن ها را هدایت می‌کند و به اندازه توانشان تعلیم می‌دهد.

۱۶- امام معصوم صاحب امر و منبع علم خدا

صدرالمتألهین در تفسیر روایت معصوم که می‌فرماید: «نحن ولاء امر الله و خزنه علم الله و غیبه وحی الله» چنین می‌نویسد: «... در عرف اهل حکمت که موافق شریعت الهی است، مقصود از خزانه، قوه حافظه صور ادراکی، اعم از جزئی و کلی است، خیال، خزانه و نگهدارنده صورتهای حسی و

حافظه، مخزن موهومات و عقل فعال، مخزن معقولات و علوم است. خزائن علم خداوند سبحان جواهر عقلی و ذوات نوری مجرد است که در عقل و علم فعلیت دارند و هیچگونه جهت نقص و استعداد در آنها وجود ندارد، لذا ذوات نوری، نفوس^{۵۱} و صور انطباعی^{۵۲} نیستند. زیرا نفس در اول خلقت اش در قوه عقلی بالقوه است و نیازمند به خارج کننده‌ای است که آن را از قوه به فعل تبدیل نماید و خارج کننده نفس از قوه به فعل خود باید در عقل بودن بالفعل باشد و اگر بالفعل نباشد، نیازمند به خارج کننده است، زیرا چیزی به خودی خود از قوه به فعل تبدیل نمی‌شود و تسلسل لازم می‌آید بنابراین وجود ذوات قدسیه و جواهر عقلی که نفوس را کامل نمایند و از قوه به فعل خارج کنند، ثابت می‌شود و همین ذوات عقلی واسطه میان خدا و خلق در افاضه‌ی خیرات و نزول برکات می‌باشند. این ذوات، کلمات تامه دائمی که به وجهی کلمات الله و به وجهی دیگر عالم امر و قضا الهی و کلیدهای غیب و خزائن علم خدا هستند.^{۵۳}

صدرالمتألهین در چگونگی مخزن علم خدا شدن انسانهای کامل در محل بحث، توضیحی ارائه نمی‌دهد. وی با اشاره به برخی خصوصیات امامان معصوم و با ذکر مصداق چنین می‌نویسد:

« واجب است اعتقاد به این که برای هیچ کس بعد از رسول خدا (ص) جز علی ابن ابیطالب (ع) همه فضایل و کمالات و تنزه از نقایص، تحقق نیافته است. بنابراین او امام و خلیفه‌ی بعد از رسول خدا است. »

دلیل دیگر اثبات خلافت وی گفتار خداوند در قرآن است « لا ینال عهدی الظالمین »^{۵۴} و « انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوه و یؤتون الزکوه و هم راکعون »^{۵۵}

که به اتفاق مفسران این آیه در حق علی (ع) نازل گردید. همچنین تصریح پیامبر (ص) به ولایت وی در حجه الوداع و احادیث نبوی بسیاری که به طور متواتر وارد شده و بدون نیاز به بیعت و اجماع، بر امامت علی (ع) دلالت دارد و نیز واجب است اعتقاد به این که استحقاق امر خلافت و امامت بعد از علی (ع) برای فرزندان او که به امامت امت و طهارت و عصمت موصوف هستند، ثابت است. ثبوت امامت برای فرزندان علی (ع) به دلیل وجود شرایط که بزرگترین آن ها علم به امور باطنی و اسرار پنهان و دوری از زخارف دنیا است. [و نیز به دلیل] تصریح هر امام سابق به امام بعد از خود است تا به عصر صاحب الامر امام مهدی (عج) (که قائم به قسط و عدل است ختم می‌شود) محقق است. وجود امام مهدی (عج) ثمره و کمال این عالم است و اگر وی از بین برود همه چیز با از بین رفتن او از بین می‌رود. زیرا وجود انسان کامل علت غایی وجود این عالم است و بخاطر وجود او، موجودات دیگر آفریده شده اند، اگر علت از بین برود، معلول هم از بین می‌رود.

صدرالمتالهین در کتاب شرح اصول کافی به مناسبت، با ذکر نام امامان معصوم (ع) به برخی خصوصیات و اوصاف ایشان اشاره می‌کند.

اولیای دیگر که دارای ملکه‌ی عصمت و مقام امامت نیستند، هر یک برحسب سعه و مرتبه وجودی، کمالات انسانی و قرب به خدا، دارای مقام و درجه اند و در مقام و رتبه‌ی پس از معصوم قرار دارند و دارای مرتبه‌ی ای از ولایت می‌باشند.

نتیجه:

انسان اشرف مخلوقات است که خداوند به آفرینش مباهات نمود. او بار امانت را تحمل و به شرافت شناخت اسماء الهی و حقایق وجودی و به افتخار مقام خلیفه الهی نایل گردید. انسان در قوس نزول اش از عالم اسماء و صفات و اعیان ثابت و عوالم دیگر به نشئه‌ی طبیعت و عالم ناسوت تنزیل یافت و سیر صعودی اش را از خاک آغاز نمود و پس از طی مراحل به مرحله‌ی تجرد عقلانی و مقام قرب الهی بار یافت.

انسان از آن جا که جامع عوالم وجودی و دارای مراتب حسی خیالی و عقلانی است، به نسبت عالم خارج از وجودش (عالم کبیر)، عالم صغیر است همانطور که به وجه وحدت عالم، عالم، انسان کبیر است. هر یک از موجودات غیر انسان دارای حدّ وجودی است که از آن فراتر نمی‌رود اما نفس انسان با داشتن مراتب عنصری، معدنی، نباتی و حیوانی در حرکت اشتدادی و تکاملی به مرحله عقل و تجرد می‌رسد که قابلیت دارد بدون حد معین به سیر معنوی خود ادامه دهد و به معرفت حقایق وجودی و قرب الهی بار یابد. چنین انسانی به حقیقت توحید رسیده و انسان کامل است. انسان کامل که مظهر اسماء الهی است وسعه‌ی وجودی دارد، دارای مقام ولایت است.

صدرالمتالهین با تبیین مراحل وجودی و مقامات انسان، موضوع انسان کامل و ولی را بطور مبسوط مورد بحث قرار می‌دهد وی با ذکر مراتب اولیاء و اینکه ولایت باطن نبوت و شریعت ظاهر آن است، به تفاوت نبی و امام اشاره دارد و به تفصیل مراتب نبوت تا مرتبه‌ی خاتمیت را توضیح می‌دهد. او ضمن بیان اهمیت شناخت امام معصوم در هر عصر و اطاعت از وی، وجود امام را در هر دوره‌ی بشری ضروری می‌داند. صدرالمتالهین به استناد روایاتی توضیح می‌دهد امامان معصوم (ع) گواهان خدا بر مردم، هدایت کننده‌ی ایشان، صاحب امر و خزانه‌ی علم خدا هستند و امام عصر حضرت مهدی (عج) آخرین امام است. آن حضرت زنده است و در عالم تصرف می‌کند و ظلم و بی عدالتی بدست او پایان می‌پذیرد و در جهان قسط و عدل برقرار می‌شود.

پی نوشتها

- ¹ راغب اصفهانی، ابوالقاسم، مفردات الالفاظ القرآن، دارالکتب العربی، بی تا، ص ۵۷۰
- ² طوسی، محمد، التبیان، ج ۷، تحقیق: قصیرالعاملی، انتشارات مکتب الاعلام الاسلامی، چاپ اول، ۱۴۰۹ ق، ص ۴۰۷
- ³ ابن منظور، بی، لسان العرب ج ۱۵، انتشارات داراحیاء التراث العربی، چاپ اول، ۱۴۰۸ ق، ص ۴۰۷
- ⁴ قیصری، شرح القیصری علی فصوص الحکم، انتشارات بیدار قم، بی تا، ص ۱۰
- ⁵ جامی، عبدالرحمن، نقد النصوص، مقدمه و تصحیح و تعلیق: ویلیام چیتیک، انتشارات انجمن فلسفه ایران، بی، ۱۳۵۶ ش، ص ۸۹-۸۱
- ⁶ قرآن، سوره بقره، آیه ۲۵۷
- ⁷ شیرازی صدرالدین محمد، مفاتیح الغیب، تصحیح و مقدمه: محمد خواجوی انتشارات مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۶۳، ص ۴۸۷
- ⁸ شیرازی صدر الدین محمد، تفسیر القرآن الکریم، ج ۳، تصحیح: محمد خواجوی، انتشارات بیدار، چاپ دوم، ۱۳۷۳ ش، ص ۸۱-۸۰
- ⁹ قرآن، سوره انعام، آیه ۷۵
- ¹⁰ شیرازی صدرالدین محمد، تفسیر القرآن الکریم، ج ۲، تصحیح: محمد خواجوی، انتشارات بیدار قم، چاپ اول، ۱۳۶۴ ش، ۲۸۱
- ¹¹ قرآن، سوره انعام، آیه ۱۳۲
- ¹² شیرازی صدر الدین محمد، تفسیر القرآن الکریم، ج ۴، تصحیح: محمد خواجوی، انتشارات بیدار، بی، ۱۳۶۱ ش، ص ۳۹۸
- ¹³ قرآن، سوره ص، آیه ۷۲
- ¹⁴ قرآن، سوره صافات، آیه ۱۶۴
- ¹⁵ شیرازی صدرالدین محمد، تفسیر القرآن الکریم، ج ۲، تصحیح: محمد خواجوی، انتشارات بیدار قم، چاپ اول، ۱۳۶۴ ش، ص ۳۳۷-۳۴۰
- ¹⁶ شیرازی صدرالدین محمد، مفاتیح الغیب، تصحیح و مقدمه: محمد خواجوی انتشارات مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۶۳، ص ۲۵۴
- ¹⁷ شیرازی صدرالدین محمد، المظاهر الالهیه، تحقیق: سید جلال‌الدین آشتیانی / انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ دوم / ۱۳۷۷ ش، ص ۱۷۱
- ¹⁸ قرآن، سوره بقره، آیه ۳۰

¹⁹قرآن ، سوره جمعه، آیه ۴

²⁰شیرازی صدرالدین محمد، اسرار آیات، ترجمه و تحقیق: محمد خواجوی، انتشارات موسسه فرهنگی ، چاپ اول، ۱۳۶۳ش، ص ۲۹۲

²¹شیرازی صدرالدین محمد، مفاتیح الغیب ، تصحیح و مقدمه : محمد خواجوی انتشارات مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۶۳، ص ۱۹

²²قرآن ، سوره بقره ، آیه ۲۶۹

²³قرآن ، سوره النباء ، آیه ۳

²⁴شیرازی صدر الدین محمد ، تفسیر القرآن الکریم، ج ۴ ، تصحیح: محمد خواجوی ، انتشارات بیدار، بی / ۱۳۶۱ ش، ص ۳۹۸

²⁵شیرازی صدرالدین محمد. اسرار آیات، ترجمه و تحقیق: محمد خواجوی، انتشارات موسسه فرهنگی / چاپ اول، ۱۳۶۳ش، ص ۲۱۰

²⁶شیرازی صدرالدین محمد، تفسیر القرآن الکریم، ج ۲ ، تصحیح : محمد خواجوی ، انتشارات بیدار قم، چاپ اول ، ۱۳۶۴ ش، ص ۳۱۳

²⁷قرآن ، سوره الفجر ، آیه ۲۷-۲۸

²⁸یشین ، ص ۳۵۷

²⁹شیرازی صدرالدین محمد ، تفسیر القرآن الکریم، ج ۴ ، تصحیح: محمد خواجوی ، انتشارات بیدار، ۱۳۶۱ ش، ص ۴۰۰

³⁰همان ، ص ۴۰۰

³¹شیرازی صدرالدین محمد، شرح اصول کافی، انتشارات مکتبه المحمودی / ۱۳۹۱ ق، ص ۲۷۳ و ۲۷۴

³²قرآن ، سوره انفال ، آیه ۲

³³قرآن ، سوره رعد ، آیه ۲۸

³⁴شیرازی صدر الدین محمد ، تفسیر القرآن الکریم، ج ۴ ، تصحیح: محمد خواجوی ، انتشارات بیدار، ۱۳۶۱ ش، ص ۳۲۲

³⁵قرآن ، سوره هود ، آیه ۲۹

³⁶قرآن ، سوره شعراء ، آیه ۸۹

³⁷قرآن ، سوره الانبیاء ، آیه ۲۸

³⁸قرآن ، سوره فاطر ، آیه ۱۲۸

³⁹شیرازی صدرالدین محمد، المظاهر اللهبیه، تحقیق: سید جلال‌الدین آشتیانی، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۷۷ش، ص ۱۷۱ و ۱۷۲

⁴⁰شیرازی صدر الدین محمد ، تفسیر القرآن الکریم، ج ۷ ، تصحیح: محمد خواجوی ، انتشارات بیدار ، ۳۷۵-۳۷۳

- ⁴¹ شیرازی صدرالدین محمد، تفسیر القرآن الکریم، ج ۳، تصحیح: محمد خواجوی، انتشارات بیدار، چاپ دوم، ۱۳۷۳
ش، ص ۳۵۴
- ⁴² شیرازی صدرالدین محمد، شرح اصول کافی، انتشارات مکتبه المحمودی، ۱۳۹۱ ق، ص ۴۴۹
- ⁴³ همان، ص ۴۵۰
- ⁴⁴ همان، ص ۴۴۸
- ⁴⁵ شیرازی صدرالدین محمد، اسرار آیات، ترجمه و تحقیق: محمد خواجوی، انتشارات موسسه فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۶۳ ش، ص ۲۱۰
- ⁴⁶ شیرازی صدرالدین محمد، تفسیر القرآن الکریم، ج ۳، تصحیح: محمد خواجوی، انتشارات بیدار، چاپ دوم، ۱۳۷۳
ش، ص ۳۹۶ و ۳۹۷
- ⁴⁷ شیرازی صدرالدین محمد، تفسیر القرآن الکریم، ج ۶، تصحیح: محمد خواجوی، انتشارات بیدار، ص ۲۹۸
- ⁴⁸ شیرازی صدرالدین محمد، شرح اصول کافی، انتشارات مکتبه المحمودی، ۱۳۹۱ ق، ص ۴۶۹
- ⁴⁹ شیرازی صدرالدین محمد، تفسیر القرآن الکریم، ج ۴، تصحیح: محمد خواجوی، انتشارات بیدار، ۱۳۶۱ ش، ص
۲۲۰ و ۲۲۱
- ⁵⁰ همان - ۴۸۶ و ۴۸۵
- ⁵¹ نفوس ذاتاً مجرد و در فعل مادی هستند و علاقه تدبیری به ماده دارند و تا هنگامی که به مرحله تجرد عقلانی نرسیده‌اند، به ماده تعلق دارند و دارای بدن می‌باشند و با بدن افعال خود را انجام می‌دهند. نفوس دارای دو جهت می‌باشند: ۱- حیثیت حقیقت ذات آنها و حیث نفسی و اضافه به بدن که بدن را تدبیر می‌کنند و از این جهت نحوه وجود می‌باشند. اکثر فلاسفه، نفوس نباتی را مادی و نفوس حیوانی را مجرد می‌دانند. فلاسفه عموماً نفس انسانی را مجرد می‌دانند. در نفوس فلکی میان فلاسفه اختلاف نظر است و طبق نظری افلاک، نفس مادی و ناطقه دارند. نفوس حیوانی بر فرض تجرد دارای تجرد مثالی، نفوس انسانی در مرحله تعقل و نیز نفوس فلکی تجرد عقلانی دارند.
- ⁵² صور حال در ماده که محل مادی دارند.
- ⁵³ پیشین، ص ۴۹۲
- ⁵⁴ قرآن، سوره بقره، آیه ۱۲۴
- ⁵⁵ قرآن، سوره المائده، آیه ۵۵